

حاصل شمر از غیرت بیما نیست
 ساکت نشد لب درشت پشما نیز
 حق جواد سخن در ره جو مرقه
 عاشق اینست که خورده معشوق
 سوگوار استوان کرد گرفتار غیب
 صد نستان فلان زیم شر میند
 پای زلفت کوه کوه
 کوه بر سره همای
 کلین بازه جبار غنچه مرا فکند نیست
 تار بالین بر ضعف دراموی سفید
 کلفت ایام بسیار بر من خمار بر
 در دیار ما کلی ابر
 سوگت از زلف حنا
 بیتومار ایم و مهر سر رخا نیست
 هست هر ذره من نظر صد تقوی و ک
 این نفسها آنچه میباید ثبات ما
 صبح هسیدها ما همایا شام نیست

عاشق

چون در مصرع بهم بدگف قوس نیست
 لب افکوس عشقت که مهر درین است
 باطل افتاد جو در عور که کردن رس
 که کند صورت شیرین بهر کوه کن
 جبار محبت بر وجه که گرفتار نیست
 اینقدر شعله ادراک چه شکر طغنت
 بجز ابرو
 خاموش کنی
 رنگ کردین نسیم گلشن شرمند نیست
 رعنه پیر طیبیه تنها منق زلفه نیست
 عارفانرا طالع بر کشته طوی نمند نیست
 شفق آلوده است
 دستیک در پیچیده نیست
 در نظر خط شعاعی حره حفا نیست
 هر سر مو باین من علم نفا نیست
 هر طرف چندین ره راه نجات ما نیست
 شام صبح عالم موت حیا ما نیست

عاشق

عاشق ز سایه مسندش ای فکند است
 موت نهاد رو بسفید بر یک صبح
 بیچاره که هست ز خلق امید مهر
 سوگت کسک از نظر
 خود را ز چشم لطف
 نه در آغوش قبح مستمل فتاده
 از گلستان میخ ای که در امان تیرت
 خاموش ناز کند لایز پرده پوش بارز
 میگردی ای کبوتر چند از مکتوب بن
 قوه منته بجای میرسانم در
 کیک ماستانه میخندد بکسار که او
 دل ز دست مهر دل خو خیک از طغنه
 می شود صد از غبار خاموشی تو بر ما
 ریشه غم را که با نازک جان شود دل
 بسکین است
 سرو به سوخت من
 کجا ز نامه آن هست گلزار پرواز
 ز کوی یار بجز نموده ام رحلت

فرش زری ز چهره کا بهی فکند است
 دانه چشما تو سوسای فکند است
 دای بخت از چو ماهی فکند است
 دل فتاده است
 آبی فکند است
 بحال لعلت بچشم جام گل افتاده
 دست بر بالا همچو برک گل افتاده
 خاک چینه کربو از سره بجای او نیست
 نامه ام از بیاض سینه شهباز نیست
 خلم را موح رقم از بر سر واز نیست
 بی صد آبت از ای سینه شهباز نیست
 چشم او صید افکن زلفش کند انداز نیست
 تا بنگر سره این آینه را پر دراز نیست
 مو چینه را خط از شعله ادراک نیست
 پیشو اهل ظاهر نظم و نثر آواز نیست
 سینه ما مختار نیست
 شکست جام بر سینه شکست رحمت
 صد پای نکام بکوه بانک دراز نیست